

## طرح افزایش درک مطلب کودکان دبستانی

### با هدف توسعه سواد خواندن

پایه:

نام و نام خانوادگی:

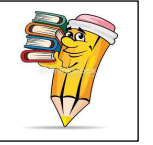
# پیدا

## در کلاس درس



### "دوره اول"

(نجیمه جمالی)



فرزند با هوشم، متن داستان را با دقت بخوان و به سوالات جواب بده.

۱- چرا خدا به حضرت نوح دستور ساخت کشتی داد؟

.....

۲- چرا مردم حضرت نوح را که در حال ساختن کشتی بود، مسخره می کردند؟

.....

۳- چه اتفاقی افتاد که سرزمین خشک تبدیل به دریا شد؟

.....

۴- خداوند در خصوص بوی بد کشتی به حضرت نوح چه دستوری داد؟

.....

۵- چرا خوک حیوان مغروری است؟

.....

۶- کدام صفت بد اخلاقی در داستان بیان شده است؟

.....

"معاونت آموزشی"

## \* از دماغ فیل افتاده \*

روزی بود و روزگاری بود. در آن روزگار، حضرت نوح (ع) پیامبری می کرد. درباره ی حضرت نوح و کشتی او قصه های بسیاری گفته شده است. بعضی از این قصه ها را مردمان قدیم از خودشان ساخته اند. در قرآن نیز داستان زندگی حضرت نوح آمده است.

در قرآن گفته شده است که حضرت نوح یکی از پیامبران خدا بود. او مردم زمان خودش را به پرستش خداوند یکتا فرا خواند، اما با اینکه عمر درازی داشت، فقط توانست تعداد اندکی از مردم را خداپرست و نیکوکار کند. اغلب مردم با او از در دشمنی و مخالفت در آمدند. حتی پسرش از او پیروی نکرد.

حضرت نوح بسیار غمگین شد و از خدا خواست برای تنبیه آنها بلایی نازل کند.

خدا به حضرت نوح گفت: کشتی بزرگی بسازد و پیروان خود را در آن جمع کند. همچنین گفت؛ که از هر حیوانی یک ماده و یک نر به داخل کشتی ببرد.

حضرت نوح و یارانش مشغول ساختن کشتی شدند. جایی که حضرت نوح کشتی را می ساخت سرزمین خشکی بود که با دریا فاصله زیادی داشت. گمراهان حضرت نوح و پیروانش را که روی سرزمین خشک کشتی می ساختند مسخره می کردند.

وقتی ساختن کشتی تمام شد حضرت نوح و پیروانش به داخل کشتی رفتند و از هر حیوانی هم یک جفت به داخل کشتی بردند. ناگهان باد و طوفان عجیبی پیدا شد و همه چیز را در هم کوبید.

پس از آن بارانی سیل آسا بارید. باریدن باران مدت ها ادامه پیدا کرد؛ تا آنجا که سرزمین خشک به دریایی پر آب تبدیل شد و کشتی روی آب افتاد. یاران حضرت نوح و حیواناتی که روی کشتی بودند نجات پیدا کردند. کشتی نوح شش ماه روی آب سرگردان بود. در این مدت

داخل کشتی به دلیل فضولات حیوانات بوی بدی گرفته بود.

پیروان حضرت نوح به پیامبر خود گفتند: چه کار کنیم؟ کشتی خیلی کثیف شده، همه جای آن بوی بد می آید. فضولات حیوانات همه جا پراکنده شده است. نه می توانیم این همه فضولات را از کشتی خارج کنیم و نه چاره دیگری داریم.

حضرت از خدای خود یاری خواست. دستور آمد: «به پشت فیل بزن».

نوح فیل را پیدا کرد و به پشت فیل دست زد. ناگهان فیل عطسه ای کرد و از دماغش خوکی بیرون پرید. خوک مشغول خوردن فضولات داخل کشتی شد و همه کشتی پاک شد.

خوک با اینکه حیوان نجاست خواری بود، غرور زیادی داشت. حیوانات دیگر از یکدیگر می پرسیدند: «چرا خوک این قدر مغرور است؟ او که چیزی بیش از یک حیوان نجاست خوار نیست».

حیوانات دیگر با طعنه جواب می دادند: «با کثافت خواری او چه کار داری؟ مگر نمی دانی که خوک از دماغ فیل افتاده است؟»

از آن به بعد در مورد آدم های خود پسند و مغرور می گویند فلانی از دماغ فیل افتاده است.

